

آموزش مستبدانه



نقد روش‌های جاری در مدارس

دکتر یدالله سعیدنیا

در دو شماره‌ی پیش، اصول اصلی نظام آموزشی جاری در ایران و بسیاری کشورهای دیگر بیان و تشریح شد که این اصول، در واقع از نظر تاریخی از نظریات روان‌شناسان رفتارگرا که انسان را ساخته‌ی محیط و قابل تبدیل به هر چه آموزشگران بخواهند می‌دانند. در این نگاه، خواست فرد، وراثت، استعداد ذاتی، فطرت، و انگیزه‌ی درونی جایی ندارد. در پایان شماره‌ی دوم مجله، روشن شد که این اصول تا حد زیادی قیّم مآبانه، آمرانه، و مستبدانه (از نوع مشفقانه در بهترین حالات) هستند. شاید این نتیجه گیری کمی شتابزده به نظر آید. زیرا به روشنی می‌دانیم که اغلب معلمان در پاسخ به این که «آیا شاگردان را فاقد استعداد خاص می‌دانند؟» یا «آیا دانش‌آموزان را بدون در نظر گرفتن خواست شخصی به سمت آن چه خودشان می‌خواهند می‌برند؟» یا «آیا شاگردان را فاقد انگیزه‌ی درونی یا حق انتخاب می‌دانند؟» جواب منفی می‌دهند. ضمن آن که اگرچه فعالیت‌های مدرسه از اصول ذکر شده پیروی می‌کنند، ولی نتیجه رضایت‌بخش است، زیرا آنان که با این اصول تربیت می‌شوند، معمولاً شاگردان سخت‌کوش، موفق، منظم، حرف‌شنو و مؤدبی هستند.



کلیدواژه‌ها: آموزش، رفتارگرا، دانش‌آموز.

اشاره

اکثر ما معلمان وقتی که صحبت از آزادی و انتخاب درباره‌ی انسان می‌شود با نگاهی علمی به این مسئله می‌پردازیم و انسان را موجودی صاحب اختیار می‌دانیم و برای او ویژگی‌های خاص را برمی‌شماریم. اما زمانی که با همین انسان در کلاس درس مواجه می‌شویم، رفتار دیگری از خود بروز می‌دهیم که با اعتقادات نظری ما ناسازگار است. راستی چرا دچار چنین تناقضی در نظر و عمل هستیم؟!

۱. طرح درس دقیقی می‌نویسم و مطابق زمان‌بندی پیش

می‌روم.

۲. در اولین جلسه‌ی درس، قوانین را بیان می‌کنم و

شرایط موفقیت در درس را توضیح می‌دهم.

۳. می‌کوشم همه‌ی کلاس با هم پیشرفت کنند و

فاصله‌ی درسی پیدا نکنند.

۴. با تعیین نمره برای انواع فعالیت‌ها، آن‌ها را به درس خواندن تشویق می‌کنم.

۵. به آن‌ها می‌آموزم که معلم صلاحشان را می‌خواهد.

۶. با حفظ نظم و آرامش کلاس، شاگردان را در بهتر گوش دادن به درس کمک می‌کنم.

۷. هر جلسه تکلیف می‌دهم، تا درس‌ها تمرین شوند.

۸. درس را تا تفهیم کامل تکرار می‌کنم.

۹. برای ایام تعطیل و عید، تکالیفی را تعیین می‌کنم تا درس‌ها فراموش نشوند.

۱۰. بچه‌هایی را که همیشه در کلاس آرام هستند، تشویق می‌کنم.

۱۱. از دانش‌آموزان می‌خواهم به دقت به درس گوش دهند و سپس آن را تکرار کنند.

۱۲. دانش‌آموزان از روی درس می‌خوانند و دیگران گوش می‌دهند.

۱۳. دانش‌آموزان قوی را پای تخته می‌برم تا جواب درست را بنویسند و دیگران از آن‌ها یاد بگیرند.

۱۴. تأکید می‌کنم که در جواب دادن به سؤالات، مانند کتاب بنویسند، یاد بگیرند و بگویند.

۱۵. نمرات دانش‌آموزان را به ترتیب و بلند در کلاس می‌خوانم.

۱۶. به دانش‌آموزان حرف گوش کن پاداش می‌دهم.

۱۷. به دانش‌آموزان می‌آموزم که معلم هر چه گفت درست است.

بعد از تکمیل نظر دادن، به طور میانگین وضعیت خود را ارزیابی کنید. اگر میانگین به سمت زیاد است، می‌توانید ادعا کنید که تا حد زیادی به اصول آموزشی رفتارگراها متعهد هستید. اگر عمدتاً این گونه عمل می‌کنید، نیازی به تجدیدنظر نیست. شما کاملاً با رفتارگراها هماهنگ هستید. شما در واقع شاگردان را فاقد استعداد خاص می‌دانید، آن‌ها را بدون در نظر گرفتن خواست خودشان، به سمت آن چه معلم می‌خواهد، می‌برید و فاقد انگیزه‌ی درونی یا حق انتخاب می‌دانید. زیرا در هیچ یک از عملکردهای بالا، برای استعدادهای خاص، خواست شاگرد، انگیزه‌ی درونی و حق انتخاب، نقشی دیده نشده است.

اگر قرار باشد برای موارد ذکر شده نقشی قائل شویم، باید دانش‌آموز هم در تعیین مباحث درسی، نوع آموزش، زمان‌بندی آموزش، نحوه‌ی ارزش‌یابی، میزان تکلیف مورد نیاز، نوع تکلیف، محدوده‌ی مباحث، سودمندی مباحث، زمان لازم برای یادگیری، و بسیاری دیگر، نقش داشته باشد و بتواند تا حدی (یا کاملاً) تصمیم بگیرد.

اما بخش دوم موضوع ذکر شده، احتمالاً درست است. به این معنی که آن اصول (شماره‌ی اول) و موارد عملی بالا، می‌تواند به تولید دانش آموزشی سخت‌کوش، موفق، منظم، حرف‌شنو، و مودب منجر شود. اما روی دیگر سکه در این افراد می‌تواند به معنی دانش‌آموزانی باشد شکل داده شده به وسیله‌ی محیط در جهتی غیر از استعداد درونی خود؛ شرطی شده با شرایط محیطی؛ به سختی به دنبال کسب پاداش‌هایی از محیط برای رسیدن به هدفی که در او انگیزه‌ای برای رسیدن به آن نیست؛ بدون قدرت مخالفت با شرایط محیط و خواسته‌های صاحبان قدرت تشویق؛ دنباله‌روی دیگران؛ بدون خلاقیت و جرئت؛ موفق در اخذ مدارک، بدون توانمندی در تعامل مثبت با محیط؛ بدون قدرت تغییر محیط و ایجاد افکار نو و روش‌های جدید برای حل مسائل؛ بدون احساس شایستگی و کفایت؛ و در نهایت بدون احساس رضایت از زندگی.

اگر این تبیین کارگر بوده و خواننده را در مورد روش‌های جاری به تأمل وادار کرده باشد، ممکن است نتواند هیچ جای‌گزینی برای این اصول و عملکردها بیابد. زیرا همواره در همه‌ی آموزش‌ها کوشیده بودند که این عملکردها را به خوبی برای آن‌ها تبیین کنند و آن‌ها را برای اجرای بهتر این اصول آماده سازند. به عبارت دیگر، باید روشن شود که اگر فطرت، قدرت انتخاب، استعداد ویژه، انگیزه‌ی درونی، قدرت تفکر و اراده را برای انسان باور کنیم و نگاه‌قیم‌آبانه، کنترلی، آمرانه و مستبدانه‌را کنار بگذاریم، آموزش، چه اصول و روش‌هایی پیدا می‌کند؟

در شماره‌های بعد، می‌کوشیم تا راهی برای برون رفت از این تناقض بیابیم؛ تناقض بین نگاه و فلسفه‌ی تربیتی دینی و انسانی نسبت به انسان با اصول و روش‌های آموزشی جاری.

در واقع شاگردان را فاقد استعداد خاص می‌دانید، آن‌ها را بدون در نظر گرفتن خواست خودشان، به سمت آن چه معلم می‌خواهد، می‌برید و فاقد انگیزه‌ی درونی یا حق انتخاب می‌دانید

